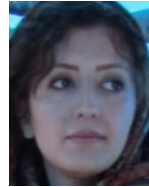


تأسیس و تداوم سوژگی سیاسی در خیزش «زن، زندگی، آزادی»

پریسا شکورزاده



انقلاب و اندیشه

اندیشیدن به انقلاب، ناگزیر در آغاز تأملی شاعرانه و زیبایی‌شناسانه است. لحظه‌ی انقلابی در وهله‌ی نخست، همچون مواجهه با امر والا، مواجهه با عینی بی‌صورت یا صورت‌های مخدوش شده است که همراه با خشونت و رنج، تخیل را به مرزهایش می‌رساند و تأمل تعیینی مبتنی بر مفاهیم را امکان‌ناپذیر می‌کند. از این‌روست که در انقلاب همه شاعر می‌شوند و انقلاب در زبان هنر بهترین بیانش را می‌یابد. انقلاب همچون زلزله‌ای، بناهای تئوریک پوشالی را ویران، چفت و بست‌های مفهومی را سست و شکاف‌های پنهان شده را رؤیت‌پذیر می‌کند. انقلاب آغاز و آفرینشی نو است که در هیچ قالب از پیش ریخته‌ای نمی‌گنجد، هر بودنی را پس می‌زند و با شتاب در شدنی مستمر است. به همین دلیل اندیشیدن به انقلاب، از نو آغاز کردنی دشوار و تلاش برای به چنگ آوردن ناممکن است.

انقلاب رخدادی یکباره برای واژگون کردن نظم سیاسی حاکم نیست. چنین تلقی‌ای از مفهوم انقلاب آن را از محتوا تهی، فرابندبودگی آن را انکار و استلزامات فکری، فرهنگی و اجتماعی‌اش را نادیده می‌گیرد. درحالی‌که انقلاب پیش از هر چیز انقلاب در ایده‌ها، تخیلات، زبان، ارزش‌ها و هنجارها، از کار انداختن سازوبرگ ایدئولوژیک دولت و زیر و رو کردن نظام شناختی است و می‌دانیم که از کار انداختن این ماشین عظیم ایدئولوژیک و تمرین دگرگونه اندیشیدن، دیدن و عمل کردن، خود سیاست است، به‌ویژه هنگامی که دستگاه‌های وارونه‌سازی حقیقت با سرعتی بیش از پیش در حال کار کردن و مبهم و مخدوش کردن فضای سیاست هستند.

در زمین سیاست، به کارگیری و اطلاق مفاهیم بر پدیده‌ها یا نامگذاری آنها نوعی مداخله در وضعیت محسوب می‌شود و این مداخله در وضعیت انقلابی مستلزم یک خانه‌تکانی و غبارزدایی اساسی از ابزارهای مفهومی است. مفاهیم کلیات انتزاعی معین و معرف ماهیت یک چیز نیستند، بلکه در نسبت با رخدادهای تاریخی هر بار از نو آفریده می‌شوند و انقلاب بیش از همه لحظه‌ای است که مفاهیم بازآفرینی می‌شوند و مفصل‌بندی‌های پیشین میان عناصر مفاهیم متلاشی و مفصل‌بندی‌های جدیدی برقرار می‌شود. از این‌رو پرسش از مفاهیم و بازتعریف آنها در نسبت با رخداد انقلابی همچون

پرکردن خشاب اسلحه ضروری است. در اینجا قصدم بازاندیشی درباب مفهوم «مردم» در پیوند با آنچه در این روزها تجربه می‌کنیم است، چرا که تعریف مردم تعیین‌کننده‌ی افق‌ها و امکان‌های پیش‌روی یک خیزش انقلابی است. سپس، تلاش می‌کنم به این پرسش پاسخ دهم که سوژه‌ی سیاسی این جنبش انقلابی چگونه ساخته شده است و چه مسیری را پیش رو دارد.

مردم یا مطرودان

در گام نخست در اندیشیدن به مردم بهتر است به‌جای پرسش ذات‌گرایانه‌ی «مردم چیست؟» به روش نیچه‌ای پرسش از نیروهای پدیده را طرح کنیم: کدام نیروها مردم را تعریف می‌کنند؟ یا در میدان نیروهای مردم چه نسبتی میان نیروها برقرار است؟ این پرسش نیچه‌ای پیشاپیش درک مردم به‌مثابه یک کل یکپارچه و همگن را کنار می‌گذارد و خود را ناگزیر از اندیشیدن به تکثر و تفاوت در مسئله‌ی مردم می‌یابد. مردم نه هویتی معین و قطعی، بلکه نامی برای سیّالیتی است که بر اثر اتصالاتی موقت بین نیروهای متکثر ایجاد می‌شود. درحالی‌که مفهوم «مردم» از پیش به‌عنوان مقوله‌ای طردکننده عمل می‌کند، مفهوم «مردمان» به‌جای «مردم» می‌تواند در مقابل منطق حذف و طرد به مسئله بیندیشد. بنابراین، پرسش دقیق‌تر پرسش از مردمان است.

در تاریخ معاصر ایران، ناسیونالیسم شیعی برآمده از انقلاب ۵۷، در امتداد ملت‌سازی جعلی پهلوی، از آغاز با تعریف مردم به امت واحد اسلامی بر منطق حذف و طرد عمل کرده و هر روز بیش از پیش اقدام به بیرون‌گذاشتن، انکار و طرد دیگری‌ها از دایره‌ی مردمان کرده است. حاکمیت مذهبی پدرسالار و مرکز‌گرا بدین ترتیب، نظامی مبتنی بر تبعیض و ستم را بنا نهاده که اساساً بر انکار و سرکوب ایدئولوژیک هویت‌ها و گروه‌های مختلف بنا شده است. جمهوری اسلامی در ادامه‌ی حیات خود با سیاست‌های اقتصادی‌ای همراه شد که بیش از پیش بر دامنه‌ی حذف‌شدگان و محرومان افزود. در نهایت، این منطق به شکل‌گیری خیل کثیری از مطرودان و حذف‌شدگان یا نامرئی‌شدگانی منجر شده است که در جنبش اخیر می‌توان آنها را در میان عاملان شناسایی کرد؛ کسانی که هیچ نماینده‌ای در ساختار سیاسی حاکمیت

ندارند و در هیچ جایی بازنمایی نمی‌شوند، آنهایی که فاقد نهاد، حزب یا صنفی برای طرح مطالباتشان هستند، آنهایی که تصویر و صدایی از آنها در صدا و سیما ملی نیست، آنهایی که شهروند به حساب نمی‌آیند، آنهایی که وجودشان توسط حاکم انکار می‌شود. غیرمسلمانان، غیرشیعیان، غیرفارس‌ها، بلوچ‌ها، کردها، عرب‌ها، زنان، طبقه‌ی متوسط فقیرشده، کارگران، بی‌ثبات‌کاران، فرودستان، مهاجران، اقلیت‌های جنسی و ...، تمام کسانی که در شیوه‌ی بازنمایی حاکمیت رؤیت‌ناپذیر می‌شوند و از سوی دیگر، حاکمیت را چون تهدیدی برای بقای خود حس می‌کنند. این مطرودان و نامرئی‌شدگان را می‌توان نیروهای پدیدآور مردمان دانست که نسبت آنها با یکدیگر می‌تواند آنها را در جبهه‌ای واحد برای تغییر وضع موجود قرار داده و آنها را به سوژه‌ی سیاسی تبدیل کند.

در طول چند دهه‌ی اخیر شاهد مقاومت‌ها و حتی اعتراضات پراکنده‌ی متعددی از سوی هر گروه از این مطرودان بوده‌ایم و از آنجایی که آنها فاقد قدرت نهادی و سازمانی و هرگونه حق به رسمیت‌شناخته‌شده‌ای برای اعمال قدرت بوده‌اند، همواره به‌عنوان عناصری نامطلوب و تهدیدکننده از سوی حاکمیت با نفی و سرکوب مواجه شده‌اند. اما حذف‌شدگان، فرودستان یا مردمان بی‌قدرت، گرچه نارضایتی عمیقی از انواع استبداد، ستم و استثمار را در طی سالیان تجربه کرده‌اند، به‌خودی‌خود نمی‌توانند تبدیل به سوژه‌ی سیاسی شوند و سرشتی جمعی بیابند. حذف و طرد برای ساخت سوژه‌ی سیاسی کافی نیست و باید پرسید چه چیز مطرودان و حذف‌شدگان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، اراده‌ای جمعی برای تغییر ایجاد می‌کند و آنها را به سوژه‌ی سیاسی تبدیل می‌کند؟ چگونه هویت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی به سوژه‌ی جمعی و سوژه‌ی تغییر تبدیل می‌شوند؟ به‌عبارت دیگر، مردمان فرودست چگونه به سوژه‌ی سیاسی جنبش «زن، زندگی، آزادی» تبدیل شدند؟

ساخت سوژه‌ی سیاسی

پیکره‌بندی سوژه‌ی جمعی و شکل‌گیری «ما» صرفاً از خلال نفی شدن توسط حاکمیت و در برابر «دشمن» نمی‌تواند حاصل شود، بلکه حاصل فرایندی است که

دقیقه‌های متعددی در آن دخیل‌اند. چگونگی متقاطع شدن استثمار، ستم و تبعیض‌های رفته بر گروه‌ها و لایه‌های مختلف و در پی آن تأسیس سوژه‌ی سیاسی نیازمند تبیین است. از منظر سوژکتیو، ساخت سوژه‌ی سیاسی، ماهیت و قدرت آن تابع شرایطی است که در این میان می‌توان به تضعیف هژمونی گفتار حاکم، تجربیات جمعی، تخیل سیاسی و یافتن نامی مشترک اشاره کرد که در صورت آموزش و تشکل‌یابی، این سوژگی می‌تواند دوام یابد. این شرایط سوژکتیو در جنبش «زن، زندگی، آزادی»، امکان پیوند مردمان، گروه‌ها و هویت‌های مختلف و شکل گرفتن سوژه‌ی سیاسی برای اقدام جمعی مشترک در جهت الغای ساختار نابرابر اجتماعی و ایجاد نظم دموکراتیک را ایجاد کرده است که موفقیت آن در گروهی شرایط دیگری از جمله تداوم این سوژگی است.

زوال مشروعیت گفتاری جمهوری اسلامی در عرصه‌های مختلف و ناتوانی حاکمیت از هژمونیک‌سازی ایدئولوژی خود توسط نهادهای آموزشی و فرهنگی، مراجع مذهبی و فکری، رسانه‌ها، خانواده و ... هویت‌یابی و تعریف گروه‌ها و افراد از خود را دگرگون کرده است. با از میان رفتن هژمونی ایدئولوژی حاکم در تعریف مردم، دیگر هویت‌یابی اکثریتی از افراد در گفتار حاکم ممکن نیست. هویت جعلی ایرانی- شیعی که با تعریف دیگری‌ها (دشمنان) - در اتکا به تعریف وضعیت استثنائی (انقلاب، جنگ، تحریم) - و در پیوند با اسلام شیعی شکل گرفته بود و به پشتوانه‌ی دستگاه ایدئولوژیک و اجبار سیاسی مردم را تعیین می‌کرد، به‌مرور دچار بحران شده است. گفتار انقلابی-اسلامی در دوران «پسانقلابی» و «پسااسلام‌گرایی» دیگر ناتوان از تعریف هویت‌ها و هویت‌یابی و این‌همانی افراد و گروه‌ها با این مواضع سوژگی است. برای مثال، اکنون نه زنان جامعه با الگوی «فاطمه» هویت‌یابی می‌کنند، نه کارگران به‌عنوان «مستضعف» تعریف می‌شوند، نه غیرمسلمانان به‌عنوان «نجس» هویت مسلمانان را از بیرون تقویت می‌کنند. غیر از اقلیتی که در تحولات گفتار حاکمیت همچنان امکان هویت‌یابی دارند، هویت‌های کثیر دیگر به‌تمامی انکار می‌شوند و اکثریت از دایره‌ی مردم (امت یا ملت) بیرون می‌مانند که خود را بیگانه از گفتار و زبان حاکمیت و فراموش‌شدگان در این زبان می‌یابند. بنابراین، این رانده‌شدگان که دیگر در گفتار حاکمیت بازنمایی نمی‌شوند، نظم گفتاری مستقر را به چالش می‌کشند و ارزش‌های نویی را بنا می‌کنند. این تغییر

در ساحت گفتاری و پس‌زدن ارزش‌های مستقر را می‌توان اولین شرط سوژکتیو منازعه‌آلود شدن رابطه‌ی مردمان با حاکمیت و برقراری پیوند میان حذف‌شدگان در نظر گرفت که با حضور شروط بعدی مستحکم می‌شود.

از سوی دیگر، تجربیات جمعی و تجربیات همبستگی در لحظات مختلف را می‌توان در فرایند تأسیس مردمان به‌عنوان سوژه‌ی جمعی مؤثر دانست. در تقویم این سوژه هم تجربیات اجتماعی سهیم هستند و هم کنش‌های سیاسی مقطعی. از سویی، در چند دهه‌ی گذشته، می‌توان دقیقه‌هایی را شناسایی کرد که بحران‌های ساختار قدرت و ضعف و ناکارآمدی حکمرانی، نوعی از همبستگی جدید مقطعی را برای حل مشکلات و مسائل مختلف ایجاد کرده است. تجربه‌ی همبستگی و خودگردانی را در مقاطعی که دولت از انجام وظایف خود سرباز زده است، برای نمونه در مواجهه با بلایای طبیعی مثل زلزله‌ی کرمانشاه در سال ۱۳۹۶ می‌توان مشاهده کرد. یا تجربه‌ی تروماهای جمعی که حاکمیت مسئول ایجاد آنها بوده است و هیچ مرهمی نیافته‌اند، برای نمونه فروریختن پلاسکو و متروپل، ذهنیتی از «ما» را شکل داده است. از سوی دیگر، تجربه‌ی کنش سیاسی نیز به اشکال مختلف در شکل‌گیری این سوژه‌ی جمعی دخیل بوده است. برای نمونه، از خلال توافق در شرکت گسترده در انتخابات برای انتخاب یک فرد یا گروه خاص یا تحریم گسترده‌ی انتخابات به‌عنوان قسمی مقابله با سیاست‌های حاکمیت در دوران اصلاحات و دوران اعتدال. با تمرین عمل جمعی در فضای مجازی برای رساندن صدای اعتراض، برای نمونه، هشتگ نوید افکاری یا هشتگ مهسا امینی در توئیتر. و شاید مهم‌تر از همه تجربه‌ی حضور جمعی در فضاهای عمومی مثل خیابان و دانشگاه برای بیان اعتراضات و مطالبات متنوع (صنفی، اقلیمی، اقتصادی، ...) در مقاطع متعدد که در سال‌های گذشته تجربه‌ی از سوژگی و عاملیت را برای گروه‌های مختلف را ایجاد کرده است و البته گاهی به تروماهای جمعی تبدیل شده است. برای نمونه، اعتراضات دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، اعتراضات به بی‌آبی در خوزستان، اعتراضات و اعتصابات معلمان، بازنشستگان، کارگران و جنبش دانشجویی. بدین ترتیب، این تجربیات توانسته است حسی از هم‌سرنوشتی و حدی از انسجام برای کنش‌گری را در فرایندی تدریجی

و چندبُعدی پدید آورد. احساسی از هم‌سرنوشتی در زیست اجتماعی که در بزنگاهی کنش‌گری جمعی در قالب یک سوژه‌ی سیاسی را ممکن می‌کند.

اما علاوه‌بر آنچه بر مردمان گذشته و می‌گذرد، آینده نیز در شکل گرفتن اراده‌ی تغییر و سوژه‌ی سیاسی مؤثر است. آینده‌ای که همگان تخیل می‌کنند، آرمان‌شهری که مردمان برای خود تصور می‌کنند، تخیلی جمعی‌ای که در گسست از وضع موجود تصویر می‌شود و جهانی دیگر را تخیل می‌کند. این تخیل سیاسی در صورت حضور عوامل دیگر، می‌تواند سوژه‌ی تغییر خود را بسازد. برای نمونه در جنبش اخیر، در ترانه‌ی «برای» شروین، بیانی از این تخیل «برای آینده» را می‌توان یافت. از آنجایی که تخیل جمعی در تأسیس و نهادینه شدن امر سیاسی حیاتی است، نیروهای پیشرو باید در تعیین‌بخشی به این تخیل مبهم، سیال و نامتعیّن در برنامه‌ها و سازوکارهای انضمامی بکوشند. البته تخیل جمعی در پیوند با تجربیات تاریخی است و گذشته در تعیین آنچه برای خود ممکن می‌پنداریم، مؤثر است. همچنین، تخیل سیاسی آرمان‌شهری از آنجایی که حاوی عناصری از گذشته است، لزوماً تخیلی مترقی و دموکراتیک نیست و می‌تواند به نوعی ایدئولوژی سرکوب‌کننده‌ی تفاوت‌ها تبدیل شود. تصویری آرمان‌شهری از گذشته با زدن رنگی فانتزی به نظم کهنه و در آمیختن آینده و گذشته، بهشت گم‌شده را در مقابل جهنم کنونی قرار می‌دهد، اما سرآخر ما را به همان نظم کهنه با رنگ و لعاب جدید بازمی‌گرداند. سیاست‌ورزی آرمان‌شهری با تقدیس گذشته، فراموشی و اسطوره‌سازی در حقیقت با تکرار دوره‌های باطل سیاست را به بن‌بست می‌رساند. بنابراین، تخیل سیاسی در عین‌حال که می‌تواند در سوژه‌سازی دخیل باشد، در شکل آرمان‌شهری می‌تواند به ایجاد سوژه‌ی پوپولیسم و سیاست راست و ارتجاعی ختم شود. از این‌رو، تصویر روشن و عینی از تخیل سیاسی، انتقاد از فانتزی‌های سیاسی و تلاش برای تحقق‌بخشی عناصر آن در فرایند یک جنبش ضروری است. سیاست‌رهایی‌بخش مستلزم آن است که با واکاوی تخیل خود، عناصر ارتجاعی و ضددموکراتیک را از آن زدوده و بر سیاست‌ورزی دموکراتیک و کثرت‌گرایانه تأکید کنیم.

در آخر، ساخت سوژه‌ی انقلابی نیازمند نامی است که گروه‌های مختلف آن را بازنمایی خودشان بدانند و تحت آن نام به یک اراده‌ی واحد برای تغییر مبدل شوند. در جنبش ژینا این نمایندگی با نام رمز یک زن، یعنی ژینا (مهسا) امینی متحقق شده

است که گروه‌های مختلف در حین حفظ تفاوت‌هایشان، ذیل آن نام و در یک اتصال موقت تبدیل به یک صدا شده‌اند. این نام، برخلاف نام‌هایی جعلی مثل مردم، ملت، امت و ... یک هویت واحد و یکپارچه و پردکننده‌ی دیگری‌ها ایجاد نمی‌کند، یا در طی این نام‌گذاری، یک گروه با هویتی معین که دارای قدرت بیشتری است، به نمایندگی از گروه‌های دیگر خود را مردم نمی‌نامد. بلکه این نام دربرگیرنده‌ی تمام تفاوت‌ها و مطالبات، بدون حذف یکی به نفع دیگری است. در این جنبش، «زن» به‌عنوان کلیتی که انواع ستم و استثمار را در این سرزمین زیسته و تنش در تاریخ استبداد و سرکوب ساخته شده است، نقطه‌ی به هم رسیدن تمام محذوفان و نامرئی‌شدگان این تاریخ شده است. تجربه‌ی ناشهروندی قانونی، آپارتاید مذهبی، تبعیض جنسیتی از خانواده تا دانشگاه و محل کار، استثمار مضاعف، کار عاطفی بدون دستمزد، حاشیه‌بودگی و طردشدگی، خشونت و ... ، زن را به نام مشترک تمام آنهایی تبدیل کرده است که از ستم و استثمار و تبعیض و استبدادی که چشیده‌اند به تنگ آمده‌اند و اکنون می‌توانند خواست‌رهایی خود را در نام زن و قیام «زن، زندگی، آزادی» بیابند. «ما همه مهسا هستیم» یا «اسم رمز ما مهساست» دقیقاً بیان یافتن یک نام مشترک و یک پیکره‌ی واحد و تبدیل شدن به سوژه‌ی سیاسی است. بدن جمعی و کلی «زن» اینک تاریخ متکثر ستمدیدگان و مردمان بی‌قدرت را بیان می‌کند و از این‌رو رهایی‌اش تمامی تمام محذوفان است. به بیان دیگر، زن به‌عنوان فرودست، خواست مشترک تمام فرودستان را اعلان می‌کند.

در نتیجه‌ی تمام این تجربیات، نوعی احساس هم‌سرنوشتی و هم‌راستایی انقلابی در میان افراد و گروه‌ها پدید آمده است که نتیجه‌ی آن متقاطع شدن مبارزات جزئی و عمل مشترک در یک راستا در جنبش «زن، زندگی، آزادی» است. ناکامی و سرخوردگی جمعی در به‌شمار آمدن و پاسخ گرفتن مطالبات جزئی، طرد شدن و بیرون ماندن از گفتار حاکم، همراه با تجربیات اجتماعی و سیاسی سوژگی، موجب شده است که حذف‌شدگان و بی‌قدرتان در بزنگاهی که نام مشترک خود را در «زن» می‌یابند، مشترکاً اقدام به تولید فضایی برای مرئی و رؤیت‌پذیر شدن کنند. بدین ترتیب، این نیروهای

متکثر ناهمگون با تجسد در پیکره‌ی بی‌قدرت زن، سوژه‌ی سیاسی متخاصم را در برابر منطق حذف می‌سازند.

تداوم سوژگی سیاسی

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در اعلام مخالفت با اشکال مختلف نابرابری و تبعیض، ستم و سرکوب، استعمار و استثمار، تاکنون توانسته است مردمان و مطرودان بسیاری را به یکدیگر پیوند داده و در قالب پیکره‌ای واحد، اما متکثر و سیال، در برابر منطق حذف و طرد قد علم کند. اما این جنبش زمانی می‌تواند رهایی‌بخش باشد که قدرت مؤسس مردمان متکثر همچنان در مسیر پیروزی جنبش و پس از آن حفظ شود و یا دست‌کم در جهت عقب راندن و تحدید قدرت مستقر، انحلال تعینات سلطه‌آمیز و پس زدن مناسبات نابرابر پیش برود. خیزش ژینا اگر در تداومش بتواند با تقویت گفتار خود، تدقیق مطالبات، تشکلیابی و ایجاد گروه‌های هدفمند و در نتیجه جذب لایه‌های مختلف محذوفان به جنبشی قدرتمند و فراگیر تبدیل شود، دیگر به آسانی توسط گفتارها و نیروهای ارتجاعی و غیردموکراتیک مصادره نخواهد شد. همچنین، تأکید بر خاص‌بودگی مطالبات و تکثر سپهرهای منازعه، مانع از حذف مطالبات گروه‌های مختلف به بهای اتحاد به نفع دیگری و واگذاری قدرت مردم به نیروهایی خواهد شد که پیشاپیش روشن است ناتوان از نمایندگی این تکثر هستند و در عوض نمایندگی مردمان، در پی نمایندگی توده‌ای بی‌شکل و همگن به نام مردم‌اند. بنابراین، در این مسیر آگاهی، آموزش، تمرین روزمره‌ی دموکراسی، درونی‌کردن ارزش‌های ضدیت با اقتدار و پدرسالاری، ورزیدگی تفکر ضد تبعیض و مبارزه‌ی مستمر با اشکال سلطه و ستم و استثمار اهمیت بسیاری در تعیین آینده‌ی جنبش دارد. جنبش در این فرایند رو به رشد آگاهانه و در صورت تشکلیابی و قدرت‌یابی و برآمدن نیروهای پیشرو است که می‌تواند در جهت آینده‌ای دموکراتیک و جامعه‌ای آزاد و برابر حرکت کند.

البته می‌توان ادعا کرد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» علاوه بر آن‌که از آغاز با شعاری مترقی پا به میدان گذاشت، دارای جنبه‌ی آموزشی و تمرینی نیز بوده است. جنبش و مختصات ویژه‌ی آن پرسش‌ها و مسائل متعددی را برای کسانی که این لحظه‌ی تاریخی را تجربه می‌کنند، رقم زده است. پرسش‌ها و مسائلی که در نسبتی

بی‌واسطه با تجربه‌ی واقعیت کنونی قرار داشته و سوژه‌هایش را به اندیشیدن وامی‌دارد. در خیابان، در شبکه‌های اجتماعی، در دانشگاه و مدرسه، در گروه‌های دوستی، در خانه و محل کار، افراد با باورها و دیدگاه‌های مختلف، ناگزیر از گفت‌وگو، مباحثه و نقد برای تعیین موضع و مسیر در تک‌تک مسائل و دشواری‌ها بوده‌اند. بدون آن که مرجعی فکری یا سیاسی برای حل و فصل فوری وارد میدان شده و از بالا صواب و ناصواب را اعلام کند و راهکار و برنامه ارائه دهد. در غیاب نهادهای مدنی، احزاب و انجمن‌ها، لایه‌های مختلفی از روشنفکران، فعالان مدنی و افراد عادی از اقشار مختلف در ارتباطی شبکه‌ای و به صورت افقی و غیرسلسله‌مراتبی در فضاهای مجازی و خصوصی به ایفای نقش در رشد آگاهی و خرد جمعی پرداخته‌اند. از این‌رو، این جنبش از ابتدا فضایی را برای تمرین دموکراسی و قدرت‌یابی جامعه تولید کرده است که تداوم آن می‌تواند امیدهای بسیاری را ایجاد کند. حفظ، تقویت و توسعه‌ی این ویژگی ارزشمند می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای پیشبرد عملی یک انقلاب حقیقی بگشاید و نویدبخش آینده‌ای باشد که به‌راستی در گسست و تضاد با آنچه مردمان علیه آن برخاسته‌اند باشد. به همین دلیل، اندیشیدن و گفت‌وگو درباره‌ی مفاهیمی چون آزادی، عدالت، جمهوری، سکولاریسم، درباره‌ی مطالبات و حقوق گروه‌های مختلف، درباره‌ی بدیل‌های وضع موجود و شیوه‌های بازگرداندن قدرت خودفرمانی به مردم پیش‌شرط‌هایی بخشی این جنبش است. همان‌طور که دانشجویان دانشگاه اصفهان بر روی دیوارهای دانشگاهشان نوشته بودند، «شیفت صبح مبارزه/ شیفت شب آگاهی»، انقلاب نیازمند تحول هم‌زمان در بدن‌ها و در اندیشه‌هاست.

همچنین، اگر استراتژی فعالان سیاسی صرفاً متمرکز بر بسیج اکثریت برای حضور خیابانی، بدون در نظر گرفتن میانجی‌های خیابان و اتکا بر شیوه‌ی تهییج و تهدید و تحقیر باشد، حاصلی غیر از یأس و فرسودگی و تحمیل هزینه‌های جبران‌ناپذیر بر جنبش نخواهد داشت. میل‌ها، خشم‌ها، امیدها و شورهایی که اکنون باید به سوی ایجاد آمادگی، توان‌یابی و تشکل‌یابی سوق پیدا کنند، اگر به‌طور هدفمند و آگاهانه جهت‌دهی و متمرکز نشوند، به اشکال محدود، یکباره، موقتی، پراکنده و کم‌اثر بروز یافته و به شدت سرکوب می‌شوند که نتیجه‌ای جز خستگی و فرسودگی و نومیدی نخواهد داشت.

درحالی که ما به شور و امید برای کنش جمعی برای خلق چیزی که هنوز نیست نیازمندیم. زمانی جنبش زنده است که ما زندگی روزمره‌مان را خلاقانه و امیدوارانه با جنبش و آرمان‌هایش پیوند بزنیم. مبارزات جزئی را هم‌زمان با مبارزه‌ی کلی پیش برده و در مسیر جانشین کردن نظم جدید به‌طور بالفعل حرکت کنیم. عوامل جنبش باید همچون کوچ‌گری که با حرکت فضاها را می‌آفریند، بی‌اعتنا به خط‌کشی‌ها و مرزها، فضاهای جدیدی را خلق کنند. با قلمروزایی و بازقلمروزایی کارکرد فضاهای پیشین را تغییر داده و ساختارهای پیشین فضا و نظم موجود را منحل کنند. پس، دیگر دانشگاه نمی‌تواند نظم سرکوب‌گر و سلسله‌مراتبی گذشته را حفظ کند، بلکه باید به شکل روزمره عاملان این فضا آن را بازآفرینی کرده و مرزهایش را ملغی کنند. مترو و اتوبوس دیگر فقط وسایل نقلیه نیستند، بلکه آنها می‌توانند فضای گفت‌وگوی جمعی، اعتراض و تجمع باشند. حتی بدن کنشگر دیگر بدنی تحت مراقبت و انضباط نمی‌تواند باشد، بلکه بدنی است که با تبدیل شدن به بدن مبارز، از اسارت، خشونت، شکنجه و مرگ نمی‌گریزد. خلق فضاهای نو همبستگی‌ها و تشکل‌یابی‌های نویی را پدید می‌آورد که می‌توانند اندام یک بدن جمعی را تشکیل دهند. بدین ترتیب، فضاها و پتانسیل‌های متنوعی برای عمل سیاسی و همبستگی افراد می‌تواند ایجاد شود که باید از آنها برای آموزش، تشکل‌یابی و دموکراتیک کردن مناسبات استفاده کرد. در وضعیتی که احساس عاملیت و امید و همبستگی بیشتری در افراد وجود دارد و هر رخدادی می‌تواند به رادیکال شدن فضا و کنش جمعی بیانجامد، باید از پیشامدها استقبال کرد و مبارزه‌ی جزئی را حول آنها تعریف کرد. برای مثال، حادثه‌ی تلخ خودکشی یک دانشجو به علت اجبار برای افزودن نام استاد به مقاله قابلیت تبدیل شدن به یک کمپین دانشگاهی برای مبارزه با سوءاستفاده‌ی علمی اساتید از دانشجویان را داشت. یا در حال حاضر پتانسیل مناسبی برای ایجاد انجمن‌هایی برای حمایت از زندانی‌ها یا کمپین مخالفت با اعدام وجود دارد. ما با پیوند زدن جنبش با زیست روزمره‌ی خود، مطالبه‌گری در زندگی روزمره، خلق فضاهای جدید، سامان دادن به خواست‌ها و بدیل‌ها و انضمامی کردن تخیل‌مان است که می‌توانیم در جهت تحقق بخشی آنها حرکت کنیم. پیروزی جنبش «زن، زندگی، آزادی» در گروهی انقلاب‌های کوچک و استمرار مبارزات جزئی و روشن

تأسیس و تداوم سوژگی سیاسی در خیزش «زن، زندگی، آزادی»

نگه‌داشتن شعله‌های کوچک است که در عین حال می‌تواند به قدرت‌یابی جامعه و تحقق دموکراسی مدد برساند.